

## تأملی بر شرایط مبارزه در اوضاع کنونی جهان و ایران بحران سیستمها و آترناتیوها

متن زیر گفتاری است که در میز گرد سیاسی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران به مناسبت هفتمین گردهمایی سراسری این جریان در روزهای ۲۵ - ۲۶ فوریه ۲۰۱۷ - ۷ و ۸ اسفند ۱۳۹۵ ایراد شد.

بین جهان امروز و جهان سدهی پیش اختلافها بسیارند. پنج دگرگونی بزرگ دنیای کنونی نسبت به دوران قبل را یادآوری کنیم.

یکی، فرایند جهانی شدن و سلطه سرمایه جهانی است، که مرز و میهن نمی شناسد.

دومی، افول برتری جهانی آمریکا و اروپای غربی است، که با این حال، همچنان تا امروز، نیروهای مداخله گر اصلی در صحنه بین المللی را تشکیل می دهند.

سومی، فروپاشی جهان موسوم به سوسیالیسم است، که سکانس تاریخی آن با انقلاب اکتبر آغاز می شود و با گذر از انقلاب چین تا دهه هشتاد سدهی بیستم به پایان می رسد. در این میان، ابرقدرت شوروی سابق، امروزه جای خود را به روسیه کنونی چون قدرتی ارتجاعی و سیادت طلب داده است.

چهارمی، برآمدن قدرت های بزرگ و کوچک جدید در سراسر گیتی است، که همگی خودکامه، ستمگر بر مردمان خود و سلطه طلب اند. از آن جمله است چین سرمایه داری کنونی که می رود تبدیل به بزرگترین قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی جهان گردد.

سرانجام، پنجمین ویژگی دوران ما نسبت به قرن گذشته، بحران سیستمها و آترناتیوهاست. این دو نوع بحران در شرایطی عمل می کنند که از یکسو جنبش های اجتماعی برای رهایی خود از سلطه ها ناگزیر باید منطقه ای و جهانی شوند ولی از سوی دیگر راه حل های تا کنونی برون رفت از سیستم، باطل شده اند و راه حل های بدیع، جدید و جانشین فرا نمی رویند.

این ها همه، دوران تاریخی نوین و نامعلوم و آشفته ای را باز گشوده اند.

در این اوضاع عمومی جهانی، خاورمیانه امروز، تبدیل به کانون اصلی تعارض قدرت ها برای تأمین منافع شان و اعمال سلطه و ستم بر مردمان این سرزمین شده است. در سال های اخیر، جنگ افغانستان، جنگ عراق، جنگ سوریه، رشد جهادگرایی اسلامی و مداخله گری قدرت های بزرگ و منطقه ای، از جمله دخالت گری نظامی جمهوری اسلامی، از یمن و خلیج تا جنوب لبنان با گذر از عراق و سوریه، شاخص های اصلی بحران خاورمیانه بزرگ را تشکیل داده اند.

در این میان، با ریاست جمهوری کلان سرمایه دار شبهه فاشیست و نامتعذلی در ایالات متحده آمریکا، می توان، در ماه ها و سال های آینده، شاهد تحولاتی در مناسبات بین المللی باشیم، به سوی تشدید هر چه بیشتر بحران اقتصادی و محیط زیستی جهانی، سلطه طلبی و ستمگری در جهان از سوی آمریکا و دیگر قدرت ها باشیم.

امروزه، جنبش های مترقی و مردمی در جهان، آن ها که در پی ایجاد تغییراتی ساختاری و رادیکال هستند، در شرایط تاریخی بحرانی، دشوار و نابسامانی عمل می کنند. آن ها از یکسو در برابر دولت های ستمگر و سلطه طلب خودی و خارجی قرار دارند و از سوی دیگر باید با جریان های ارتجاعی، فاشیستی، اسلامی، دینی،

ناسیونالیستی، پوپولیستی و از این دست مقابله نمایند. زیرا که این روندها به شدت واپس‌گرا، در همه جا سر بلند کرده‌اند، شمشیر از غلاف برکشیده‌اند و موفق شده‌اند که امروزه بخش‌هایی، گاه گسترده، از جامعه و حتا از میان کارگران، زحمتکشان و مردمان تحت ستم را علیه ارزش‌ها، آرمان‌ها و سیاست‌های رهایی‌خواهانه، برابری طلبانه و بشر - دگر دوستانه بسیج نمایند.

در این اوضاع و احوال تیره و تاریک جهانی، ایران استثنایی را تشکیل نمی‌دهد. سی و هشت سال است که حاکمیت شیعی- استبدادی در این کشور، کمابیش با قوت، همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد. این نظام تئوکراتیک، در چهارچوب قانون اساسی اسلامی خود، تا کنون توانسته است مراحل مختلفی را با قوت بیشتر یا کمتر پشت سر گذارد: حفظ سرکردگی ولایت فقیه، کاست روحانیت و سپاه پاسداران، دیکتاتوری و سرکوب مخالفان، نقض کامل حقوق بشر، پایان دادن به جنگ عراق، مدیریت اختلافات درونی بین جناح‌بندی‌های خود، انجام منظم انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری و مجلس، رانت خواری و فروش نفت و گاز در سخت‌ترین شرایط و به هر ترتیب، دوبار نوشیدن جام زهر، امضای قرار داد برجام و مذاکرات با قدرت‌های جهانی، سیادت طلبی و مداخله‌گری نظامی در منطقه به‌ویژه در عراق، سوریه و غیره. امروزه می‌توان به جرأت گفت که دورنمای سرنوشتی این نظام توسط قیام مردم همچنان نامعلوم و چگونگی آن ناروشن است.

در نتیجه، مبارزات اجتماعی در ایران، برای تغییر وضع موجود و پایان دادن به سلطه‌ی دین و خودکامگی و برای کسب آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و برابری در یک جمهوری لائیک، دموکراتیک و مردمی، با دشواری‌های فراوان روبه‌رو می‌باشند. با این همه اما، مقاومت‌ها، با فراز و نشیب‌های همیشگی خود، همواره ادامه دارند. در این میان می‌توان در یکسال گذشته اشاره کرد به: اعتصابات کارگری، جنبش معلمان، مقاومت‌ها از جانب زنان، دانشجویان و جامعه‌ی مدنی، اعتراضات دموکراسی‌خواهانه در کردستان و دیگر نقاط کشور و غیره. در این جا باید تأکید کنیم که این مبارزات، زیر سرکوب شدید پلیسی و امنیتی، در شرایط سخت اجتماعی - اقتصادی، در موقعیت نامناسب جهانی - منطقه‌ای، در پراکندگی و جدایی از هم و سرانجام در وضعیت بحران راه حل‌های اجتماعی و سیاسی، انجام می‌پذیرند.

چنین اوضاعی، جنبش‌های اجتماعی در ایران و جهان را در برابر پرسش‌ها یا مسأله‌انگیزهایی قرار می‌دهد که خصلت نظری - سیاسی و عملی دارند. من آن‌ها را در هفت درون‌مایه (تم) اصلی تبیین کرده‌ام. در زیر، به شرح کلی هر یک از آن‌ها، در محدوده‌ی زمانی این گفتار، می‌پردازم.

**۱- بحران مفاهیم (کنسپت‌ها).** امروزه، دو مفهوم سیاسی اصلی در جنبش جمهوری‌خواهی و دموکراتیک، یعنی «جمهوری» و «دموکراسی»، هر دو، در بحران هستی / شناخت شناسیک و عملی به سر می‌برند. جمهوری‌ها و دموکراسی‌های نمایندگی در جهان امروز، همگی آشکارا نشان داده و می‌دهند که به واقع نه جمهوری به معنای اصلی خود یعنی «امر عمومی» می‌باشند و نه دموکراتیک به همان معنای اصلی خود یعنی قدرت و توانمندی مردمان در اداره‌ی مستقیم امور خود. جمهوری‌ها و دموکراسی‌های واقعاً موجود، در حقیقت، ضد جمهوریت مردم و ضد حاکمیت مردم بر خود می‌باشند. حاکمیت و سلطه گروه‌های خاصی از مردم، به نمایندگی از مردم و بر علیه مردم می‌باشند. امروزه مفهوم جمهوری و دموکراسی را باید دوباره بازبینی کرد. معنای آن‌ها را بازتعریف کرد: در پرتو دریافتی رهایی‌خواهانه از مبارزه، دریافتی که جمهوری‌های واقعاً موجود و دموکراسی‌های واقعاً موجود را به نقد می‌کشند، دریافتی که اقدام مستقیم، مشارکتی و بدون واسطه‌ی مردمان را در اساس بینش خود قرار می‌دهد و سرانجام دریافتی که خودگردانی و خود مدیریتی را در مرکز چالش و مبارزه‌ی اجتماعی می‌نهد.

**۲- بحران مبارزه‌ی ضد سیستمی.** امروزه افکار، نظریه‌ها و مبارزاتی که کلیت سیستم را در اساس زیر سؤال می‌برند، آنان که به پیشواز ناممکن امکان‌پذیر یا اوتوپی ممکن می‌روند، با مشکلاتی بسیار رو به رو می‌باشند. از این رو نیز در اقلیت هستند. مبارزان ضدسیستمی امروز بر سر یک دو راهی ترازیک قرار دارند:

یا باید، به نام واقع‌گرایی و رئال‌پولیتیک و با خواندن فاتحه‌ی آرمان‌ها و ارزش‌هایشان، از مبارزه‌ی ضدسیستمی خود دست بردارند و راه روش رفرمیستی (اصلاح طلبی)، تحول‌طلبی و همکاری با سیستم را

درپیش‌گیرند و در این صورت تن به رفق و فتق وضع موجود و امور نظام با تمامی خشونت‌گری، استثمارگری و سلطه‌گری‌اش دهند و در یک کلام تبدیل به حامیان و پاسداران نظام موجود شوند...

و یا باید، راه دشوار ساختارشکنی و انقلابی را برگزینند و در این صورت، نمونه و سرمشقی پیش روی خود ندارند، از کمتر آزمونی در گذشته می‌توانند درس‌گیرند و در نتیجه همه چیز را باید به تقریب از نو اختراع و ابداع کنند. به عبارت دیگر در برابر پرسش‌هایی قرار می‌گیرند که تا کنون پاسخی دریافت نکرده‌اند: کدام تغییرات بنیادین؟ کدام راه برون رفت از دولت مقتدر، متمرکز، جدا از مردم و حاکم بر مردم؟ کدام اقتصاد و ملکیت جمعی؟ کدام دموکراسی مشارکتی؟ و غیره و غیره. از سوی دیگر، امر ضد سیستمی تنها و تنها تأکید بر اقدام آگاهانه خود مردم از طریق جنبش‌های اجتماعی خود آنان دارد و نه بر پیشروان یا ناجیان برینی که آگاهی را باید به دورن توده برده آنان را رهبری نمایند. این بدین معناست که مردم خود باید، با وجود همه مشکلات و موانع، اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره، امر رهایی خود از زیر سلطه‌های گوناگون را به دست گیرند.

**۳- نیروهای اجتماعی تغییردهنده.** سوژه‌های اجتماعی دگرگون‌ساز کدامند؟ اگر فلسفه فرجام‌شناسانه و تاریخ‌باورانه (historicism) پاسخی مسیحا / مهدوی‌باورانه بر این پرسش داشت، بر اساس دریافتی اقتصادباورانه و جبرباورانه از تاریخ، تاریخی یکخطی و از پیش تعیین شده، امروزه اما به طور قطعی می‌توان گفت که پاسخی مسلم بر این پرسش وجود ندارد. البته ما در شرایط ایران، همواره بر جنبش‌های اجتماعی به‌ویژه جنبش‌های جامعه‌ی مدنی، جنبش زنان، مبارزات کارگری و جنبش دموکراتیک ملیت‌ها تأکید داریم. به طور کلی امروزه باید گفت که از پیوند جنبش‌های مختلف اجتماعی در راستای امر رهایی‌خواهانه است که عاملین اجتماعی دگرگون‌ساز جامعه در همه جا شکل خواهند گرفت. عاملین تغییرات بنیادین اجتماعی، تنها در جنبش‌های اجتماعی است که آشکار می‌شوند، تبدیل به نیرو می‌گردند، متحد و انقلابی می‌شوند. ما، ابتدا و از پیش، سوژه‌ی تاریخی نداریم، بلکه بر عکس، در فرایند واقعی رخداد، مبارزه و جنبش، که عموماً نامنتظره و اتفاقی‌اند، که غالباً پیش‌آمد و تصادفی‌اند، عاملان دگرگون‌ساز اجتماعی ظهور می‌کنند، شکل می‌گیرند، فعال می‌شوند، متشکل می‌گردند و به نیرویی عینی تبدیل می‌شوند. در خارج از مبارزه، برون از جنبش یعنی در روزمرگی حیات در سیستم موجود، انسان‌ها به طور عمده و عمومی به دنبال منافع خصوصی می‌روند، تقسیم و تجزیه می‌شوند، متفرق می‌شوند، تمیزه می‌گردند، تبدیل به عنصرهایی جدا از هم، رقیب هم، فردگرا، محافظه‌کار و حتا واپس‌گرا می‌شوند. در یک کلام، انسان‌ها تنها در جنبش است که تبدیل به سوژه می‌شوند، در غیر این صورت افراد منفرد باقی می‌مانند.

**۴- اشکال مبارزه و قهر.** براندازی سیستم به طور کلی و به طور خاص در ایران، سرنگونی نظام جمهوری اسلامی، از چه طریقی انجام می‌پذیرد؟ شکل‌های مبارزه‌ی رهایی‌خواهانه کدامند؟ در این باره نیز، امروزه پاسخی واحد بر این پرسش‌ها وجود ندارد. نفی سیستم می‌تواند با توسل به اشکال مبارزاتی مختلف صورت‌پذیرد: جنبش اجتماعی همگانی، اعتصاب عمومی، اشغال میادین، قیام مردمی، انقلاب و غیره. این‌ها همه می‌توانند به صورت مسالمت‌آمیز انجام پذیرند و بهتر و مفیدتر آن است که چنین شود، زیرا که تجربه انقلاب‌های قهرآمیز نشان داده است که سلاح نقد برتر از نقد (توسط) سلاح است. اما در برابر فاشیسم، استبداد، دیکتاتوری و قهر سیستمیک می‌توان برای مردم و جنبش‌های مردمی نیز حق دفاع از خود را جایز شمرد. در مرحله‌ای از فرایند حرکت انقلابی مردم، امکان اعمال قهر از سوی جنبش مردمی در دفاع از خود و در برابر قوای سرکوبگر رژیم می‌تواند اجتناب‌ناپذیر شود. مبارزان ضدسیستمی از همه‌ی اشکال مبارزاتی، به‌ویژه از انقلاب و دگرگونی انقلابی، توسط مردم و به دست خود مردم، پشتیبانی می‌کنند.

**۵- سیاست و قدرت.** تعریف سنتی، کلاسیک، از «سیاست» این است که امر دستگاه دولتی و تصرف قدرت دولتی جوهر کار سیاسی را تشکیل می‌دهد. همواره در گذشته گفته می‌شد: "مساله‌ی اصلی سیاست، تسخیر قدرت است". از این نگاه قدرت‌طلبانه، سیاست تبدیل به مبارزه برای تصرف قدرت و دولت و حفظ آن می‌شود. باز از همین نگاه، همه‌ی ترفندها و شیوه‌ها برای رسیدن به قدرت و حفظ آن مجاز شمرده می‌شوند.

امروزه باید در این درک عامیانه و مبتذل از فعالیت سیاسی، که از افلاطون تا امروز بر اندیشه و فلسفه‌ی سیاسی غالب بوده است، تجدید نظر کامل کنیم. تعریف و تبیین دیگری از «سیاست» ارایه دهیم و آن را در عمل سیاسی روزمره به کار بریم. این که «سیاست»، نگاه به بالا، دولت و قدرت نیست، مدیریت امر دولت و قدرت نیست، دولت‌گرایی و دولت‌مداری نیست، تسخیر قدرت و دولت نیست، بازتولید دولت اقتدارگرا و سلطه‌گر نیست، بلکه ضد قدرت است، مبارزه‌ای جنبشی و اپوزیسیونی است، حتا تا حد نفی و امحای دولت چون قدرتی مافوق جامعه و جدا از آن. «سیاست» بدین معنا، مبارزه ضد سیستمی است. مبارزه اجتماعی است. تضاد و تعارض اجتماعی است. هم زیستی در هم ستیزی است. مداخله و مشارکت مستقیم و بی‌واسطه‌ی مردمان در اداره‌ی امور خود است، در بسیارگونگی‌شان، در اختلاف‌ها و اشتراک‌های‌شان، برای ایجاد جامعه‌ی مشارکتی آزاد. سیاست دیگر، یعنی سیاست رهایی‌خواهانه، آنی است که باید، بر اساس ارزش‌ها و اصول فوق، در نقد سیاست واقعاً موجود، یعنی در نفی قدرت و تصرف آن، ابداع شود، خلق شود.

**۶- تشکل و تحزب.** تشکل مطلوب امروزه نمی‌تواند تحزب سنتی باشد بلکه تشکیلاتی جنبشی است. حزب‌سازی، در عصر ما، بنا بر مدل «دولت» شکل گرفته است، هم چنان که دولت مدرن غربی نیز، که امروزه در همه جا مدل حاکمیت سیاسی شده است، بنا بر نمونه‌ی ساختار عمودی و اقتدارگرای دستگاه دین (کلیسا) پدیدار شد. حزب سنتی امروزی، دستگاهی است به منظور تسخیر قدرت سیاسی، در دست گرفتن دولت و حفظ آن با رسالت حاکمیت بر مردم. از این رو، ما این گونه تشکیلات سیاسی را «حزب - دولت» می‌نامیم؛ ساختاری عمودی، تمرکزگرا، بوروکراتیک و اقتدارگرا، که بنا بر ماهیت و الزامات خود یعنی تأمین منافع حزب، دستگاه آن و حفظ حاکمیت خود، ناگزیر باید بر مردم اعمال قیمومیت کند، سلطه‌گری نماید، رهبریت کند و مردم را پیامبرانه به آن چه که راه نجات می‌نامد هدایت نماید.

برای ایجاد تشکل جنبشی، به تقریب باید کار را از ابتدا آغاز کرد. زیرا که نمونه‌های تشکیلاتی موجود که به طور عموم از نوع تحزب سنتی می‌باشند، سرمشقی برای ما به حساب نمی‌آیند. از این رو تشکل جنبشی را باید ابداع کرد. این امر تنها از فرایند عمل و آزمون جنبش‌های اجتماعی، از طریق نقد و نفی سیستم تحزب سنتی، می‌تواند تحقق پذیرد.

اما آن چه که از هم اکنون می‌توان بیان کرد این است که تشکل جنبشی، سازمان پیش‌تاز و پیش‌قراول توده نیست. آوانگارد و آوانگاردیست نیست. قیم، راهبر و رهبر مردم نیست. تشکل جنبشی خصلت افقی، شبکه‌ای و دموکراتیک (دموکراسی مستقیم) دارد. متکی به تصمیم‌گیری دموکراتیک در مجمع عمومی جنبش است. تشکل جنبشی در نهایت خود - تشکلی جداگانه از جنبش عمومی مرمان تحت سلطه برای رهایی خود نیست. تشکل جنبشی تنها به مرحله‌ای از جنبش مردم توجه نمی‌کند، بلکه همواره به مجموعه‌ی مراحل جنبش نگاه دارد.

**۷- جهانی شدن مبارزه.** جنبش ضد سیستمی در هر کشور اترناسیونالیست است. یعنی همراه و هم‌بسته با جنبش‌های اجتماعی جهانی است، برای ساختن دنیایی دگر، دموکراتیک، اکولوژیک، برابانه و میرا از سلطه. در شرایط تاریخی امروزی، تغییر و تحول بنیادی در یک کشور بدون تغییر و تحول بنیادی در دیگر کشورهای منطقه و جهان، بدون تغییر در سیستم حاکم کنونی بر جهان، جهانی که خانه‌ی مشترک بشریت است، اگر غیر ممکن نباشد، حداقل بسیار دشوار و ناپایدار خواهد بود.

امروزه، به رغم جدایی‌های ملی، جغرافیایی، زبانی، فرهنگی و غیره، همبستگی و همکاری میان جنبش‌های مردمی، مترقی، دموکرات و لائیک که بر استقلال و عدم وابستگی خود به قدرت‌ها و دولت‌ها پای‌بند بوده و مخالف هرگونه دخالت قدرت‌های جهانی در تعیین سرنوشت مردمان به دست خود می‌باشند، بیش از پیش برای ادامه‌ی حیات و بقا این جنبش‌ها و کامیابی‌شان حیاتی می‌شوند. تنها از طریق اتحاد و همکاری‌های منطقه‌ای و جهانی این جنبش‌هاست که می‌توان، با بر هم زدن سیاست‌ها و معادلات قدرت‌ها و دولت‌های سلطه‌گر، راه برآمدن رهایی انسان‌ها در هر کشور را هموار ساخت.